

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان - اسد ۱۴۰۰  
۲۵ می ۲۰۲۲



## با مبارزه ایدئولوژیک می توان فساد ایدئولوژیک را ریشه کن کرد! (۹)

### کار دموکراتیک، مُد انقلاب پرولتری یا پول دوشی انجونی؟

سازمان انقلابی افغانستان در سند «کار دموکراتیک انقلابی و غیر انقلابی»، کار دموکراتیک «سازمان رهائی» را کار دموکراتیک ارتجاعی و غیر انقلابی «اکتوبریست»‌ها نامیده است و در زمینه نوشته است: «دیدگاه سوم در مورد کار دموکراتیک، دیدگاه «اکتوبریست»‌هاست: کار دموکراتیک ارتجاعی، غیر انقلابی و در خدمت اشغالگران. بازار «کار دموکراتیک» ارتجاعی و ضد انقلابی پس از اشغال کشور ما توسط امپریالیست‌های امریکائی - ناتوئی گرم شد. معامله گران اصلی این بازار را می توان «اکتوبریست» نامید. «اکتوبریست»‌ها از کار دموکراتیک فرار نمی کنند، بلکه عاشق سینه چاک «کار دموکراتیک» و علنی گرائی هستند. آنان علنی گرائی را برای اهداف خاص به پیش می برند و همین است که کار مخفی و سازمان مخفی را قربانی علنی گرائی و نهادهای ظاهراً دموکراتیک می سازند. این جمع به نام کار دموکراتیک، ضد انقلابی عمل نموده، به امکانات و روابط معینی دست می یابد و اعضای خود را با

<sup>1</sup> در ۱۷ اکتوبر ۱۹۰۵ پس از اعتصاب عمومی اکتوبر، تزار در بیانه ای «آزادی های مدنی، نقض ناپذیری حقیقی حقوق فرد، آزادی عقیده، بیان، حق انجمن و تشکل» وعده داد و «اکتوبریست های» روسی این بیانه را اساس فعالیت شان قرار دادند. «اکتوبریست»‌های وطنی ما نیز پس از ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ با اعلام «آزادی های مدنی»، «آزادی عقیده و بیان»، حق تأسیس انجمن و حزب از سوی اشغالگران امریکائی، به طور بی سابقه در این راه عرق ریختند و به ساختن احزاب و انجوها و سایر نهادهای سرکاری مصروف شدند و این گونه دموکراسی امپریالیستی را تثبیت نمودند.

کارهای دموکراتیک «چهره» می سازد و تا جایی پیش می رود که احزاب علنی قانونی خود را «فلتر انقلابی بودن» می داند.»

با در نظر داشت توضیحات فوق، اگر «حمزه» کار دموکراتیک «سازمان رهائی» را کار بدنام می داند، بی جهت نیست. او می نویسد: «دبختانه طی □ □ سال آخر دوره اشغال مبارزه انقلابی و ایدئولوژیک را کنار تحت عنوان به اصطلاح مبارزه بدنام دموکراتیک - رسمی و علنی را اختیار که در حقیقت مبارزه طبقاتی، انقلابی چه که مبارزه ملی و میهنی را نقض کرده ایم حتی بنحوی اشغال را تائید...» کردیم؛ «سریت و علنیت برای یک «سازمان» مدعی کمونیسم انقلابی مسئله حیاتی است که متأسفانه رهبری «سازمان» ما بالاخص طی □ □ سال گذشته این اصل مهم مارکسیستی را در صندوق فراموشی برای همیشه قفل نموده اند و زیر پوشش اشغال □ □ کشور امپریالیستی مبارزه علنی - رسمی و قانونی می کند شرکت در انتخابات، حزب سازی، انجورگرائی و تظاهرات رسالت روزمره زندگی سیاسی و تشکیلاتی اش می باشد... تلاش کنیم تا هر چه زودتر خود را از این لجن زار که فرو رفته ایم دست بدست هم داده نجات دهیم...»

موضع گیری فوق یک موضع گیری درست و مارکسیستی در قبال کار دموکراتیک است. کار تسلیم طلبانه، انجوریم، حزب قانونی، شرکت در انتخابات و... را نمی توان کار دموکراتیک انقلابی نامید. کار دموکراتیک بدنام «سازمان رهائی» از لجن زار تسلیم طلبی آن سازمان آب می خورد. وقتی یک سازمان از مبارزه علیه امپریالیسم کنار می کشد، این سازمان اول به یک ترسوی سیاسی تبدیل شده و بعد به باتلاق تسلیم طلبی می غلتد.

با وجود کار علنی دموکراتیک بدنام در آن سازمان، انتقاد از خود آن به شدت مبتذل و ارتجاعی است. نویسنده «با درس گیری...» می نویسد: «به جای تلفیق کار علنی با کار مخفی، به علنی گرائی غلتیدیم. سرمستی رفقای مصروف در کار علنی و قانونی چنان بود که فراموش کردند متعلق به سازمانی مخفی اند، نباید در معرض شناسائی دشمن قرار گیرند تا فردا که اوضاع فاشیستی و اختناق تر گردد، کار مخفی برای خود را دشوار و حتی ناممکن نسازند؛ به جای بردن آگاهی و فرهنگ انقلابی بین توده هائی که تازه با آنان پیوند یافتیم عملاً روحیه و فرهنگ غیر پرولتری را ترویج می کردیم و بسیاری از آنان در سیمای ما به جای انقلابیون مصمم و با تجربه ی سال ها مبارزه مسلحانه، لیبرال هائی را می دیدند که هم و غم شان را کار علنی می سازد. همچنین کسانی که با مشورت ما از روستاها به شهرها آمده بودند و به آشنائی به شیوه های زندگی و کار مخفی نیاز داشتند، فقط می توانستند علنی گرائی و قانون گرائی را بیاموزند! این لیبرالیسم نمی توانست در آشنائی و همکاری با احزاب دیگر منجر به آن نشود که به جای مبارزه با مواضع ارتجاعی و اثر گذاشتن بر آنها، همرنگ آنها شده و اختلاف های ما مخدوش کردند. سازمان مخفی کوچکترین منافذ کار علنی و قانونی را باید مهلت مغتنم بشمارد که بدون آن پیوندیابی با توده ها ممکن نیست. لیکن اگر این استفاده با احتراز از علنی گرائی و قانون گرائی توأم نباشد، فاجعه به بار خواهد آورد. کار علنی و قانونی جهات مثبت و منفی و برد و باخت دارد. ما در کار علنی، پله ی مثبت و برد را به حد شایسته سنگین نتوانستیم.»

در حالی که در سند «با درس گیری...» حداقل دو جا از انحصار و تمرکز تصمیم گیری ها در دست یکی دو نفر یادآوری شده، اما اینجا فرد اول شیر غلت زده، غلی کده کار دموکراتیک بدنام و لیبرالیسم و تسلیم طلبی حاکم بر تصمیم گیری هایش را بر شانه های رفقای خود بار کرده و آن را سرمستی آنان خوانده است. حداقل انتظار این بود که به خاطر تمام آن تصامیمی که سبب شده سازمان به سوی لجن زار برود، او ضمن انتقاد از خود انقلابی، خود را به دادگاه تشکیلاتی می سپرد و برگه اعتماد و عدم اعتمادش را به دست می آورد؛ اما او در عوض رفقای خود را بی رحمانه متهم به سرمستی می کند. وقتی تمام تصامیم در «سازمان رهائی» در دست او انحصار و تمرکز یافته بود و با تکروی تا

توانست سازمان را به انحراف، تسلیم‌طلبی، لیبرالیزم، اپورتونیزم راست و... سوق داد؛ حال طنز تلخ و دردناک را ببینید که یکی از اصحاب خانوادگی‌اش که به یمن حمایت او ولیعهد «امپراتوری» شده، او را چنین قهرمان می‌ترشد: «ن» در مورد کار «ر» و «ه» تصمیم گرفت چون اعضای کمیته مرکزی به راست روی رفته بودند!!! بیچاره اعضای کمیته مرکزی که به اساس سند «با درس گیری...» هیچ‌گونه نقشی در تصمیم‌گیری‌ها نداشته اند، و تابع امر و هدایت فرد اول بوده اند، حال باید بار تمام اشتباهات، انحرافات و حتی تسلیم‌طلبی آن سازمان را بر دوش بکشند. مگر همین «ن» بنیانگذار خط راست‌روانه و تسلیم طلبانه «سازمان رهائی» در همه موارد و حتی در نشریه «پ» نبود که حالا به دروغ قهرمان ضد راست‌روی عنوان می‌شود؟؟ او در نشریه «پ» اساس و بنیاد تسلیم‌طلبی سازمان را گذاشته بود و همان خط در تمام نهادهای سازمان پیاده می‌شد.

«سازمان رهائی» چند سال پیش در «مواضع...» نوشته بود: «ضعف ایدئولوژیک در جریان کار دموکراتیک و علنی، خطر منحل شدن و فاسد شدن انقلابیون را در پی دارد. سازمان ما روی مبارزه ایدئولوژیک و محکم گرفتن کار سوسیالیستی در درون تشکل‌ها تاکید نموده و آنرا ضامن پیروزی خود در رسیدن به جامعه ی بی طبقه می‌داند؛ اما وقتی امپریالیست‌ها کشور ما را اشغال کردند و «دموکراسی» و «حقوق بشر» و «منشور سازمان ملل متحد» را با «ب۵۲» آوردند و با هر بم «دموکراسی» و «حقوق بشر» و «منشور ملل متحد» می‌ریختند، «سازمان رهائی» آن را «مغتنم» شمرد و بازار کار بدنام دموکراتیک‌اش پر رونق‌تر شد. به هر اندازه‌ای که سازمان به لجن‌زار تسلیم‌طلبی نزدیک می‌شد، عرضه و تقاضای انجوها، پروژه‌ها، سفارت‌ها، عکس‌ها، فلم‌ها، کتاب‌ها و... در این بازار بیشتر و بیشتر می‌شد که بالاخره به آشفته‌بازار تبدیل شد. این آشفته بازار کار دموکراتیک «سازمان رهائی» شش فاجعه به بار آورد: ۱. تأیید صد در صد اشغال که با تسلیم‌طلبی ملی - طبقاتی و کنار گذاشتن کار سوسیالیستی همراه بود؛ ۲. فساد ایدئولوژیک و انحلال تدریجی سازمان؛ ۳. بی‌باوری جوانان و اعضا بر کار سازمان و بریدن‌ها از آن؛ ۴. اشرافیت سازمانی از طریق درآمد هنگفت پولی و استحاله سازمان به شرکت خانوادگی و امپراتوری «نخبه‌ها» ۵. ملوث کردن اعتبار، افتخار و غرور جنبش چپ؛ و ۶. بی‌باوری توده‌ها بر چپ و تخدیر این ستم‌دیدگان به وسیله سیاست‌های تسلیم‌طلبانه.

برای جلوگیری از اطاله کلام، به طور گذرا به فاجعه فساد ایدئولوژیک و انحلال تدریجی سازمان رهائی می‌پردازیم. از آن جایی که کار دموکراتیک «سازمان رهائی» کار انقلابی نبود و هدف آن هم تربیت سیاسی توده‌ها نبود و نیست؛ طبعاً سبب فساد ایدئولوژیک در سازمان می‌شد. «سازمان رهائی» که سه سال قبل از اشغال امریکا در نیمه اول ۱۹۹۸ در محفل «حزب کمونیست کارگران و دهقانان پاکستان» گفته بود: «سازمان ما اکنون کار آگاه‌گرانه و بی سروصدا بین مردم را در رأس وظایفش قرار داده است»، با غرش «ب۵۲» امپریالیست‌ها یکبارہ در چهارچوب به اصطلاح کار دموکراتیک قانونی چنان به غرور و هیاهو شروع کرد که کاری را که در «رأس وظایفش» قرار داشت به زودی فراموش کرد و به گفته «حمزه» «دنباله رو این پروسه بدنام و جبهه سیاه» شد و «زندگی تقریباً مشابه و عملکرد تقریباً مشابه پوشالیان را اختیار» کرد. طبعاً با «زندگی تقریباً مشابه پوشالیان» توده‌ها نمی‌توانستند چشم امید به این سازمان داشته باشند، زیرا به گفته خود این سازمان «چشم امید توده‌ها به سوی انقلابیونی است که در سر لوحه کار و سیاست شان دفاع از استقلال و رنجبران و آشتی ناپذیری با هر نوع وابستگی حکم بوده است.» با این تعریف، در سر لوحه کار و سیاست «سازمان رهائی» نه دفاع از استقلال، بل مامشات، کرنش و تسلیم‌طلبی به اشغالگران درج بود و به جای دفاع از رنجبران کشور، بمباردمان قریه قریه رنجبران، گشتار ستم‌دیدگان و تهیدستان توسط سربازان

امریکائی - ناتوئی، ویرانی و خونریزی برای «حقوق بشر»، «دموکراسی»، «نهادهای دموکراتیک» و «منشور سازمان ملل متحد» فرصت «مغتنم» برای این سازمان بود.

«دنباله روی از این پروسه بدنام و جبهه سیاه» بود که باعث ریشه دواندن اختاپوت فساد ایدیولوژیک در «سازمان رهائی» شد. این فساد ایدیولوژیک، فساد فردی نبود، از سیاست و مشی فاسدی می‌آمد که تصمیم‌گیرنده آن فرد اول سازمان بود. فرد اول و کمیته مرکزی موقت مادام‌العمر به گونه سیستماتیک فساد ایدیولوژیک را در تمام بدنه سازمان ترویج نمودند و این فساد چون خوره سازمان را به کالبد تبدیل کرد.

فساد ایدیولوژیک و کار دموکراتیک بدنام «سازمان رهائی» رابطه مستقیماً متناسب با هم دارد. به هر اندازه‌ای که کار دموکراتیک بدنام این سازمان بیشتر می‌شود، به همان اندازه درجه فساد ایدیولوژیک آن نیز فزونی می‌یابد و به هر میزانی که چنگال‌های فساد ایدیولوژیک بر بدنه آن سازمان بیشتر فرو می‌رود، به همان اندازه ولع برای کار بدنام دموکراتیک نیز افزون می‌گردد. فاجعه کار بدنام دموکراتیک سازمان رهائی که در سند «با درس گیری...» تذکر داده شده مدت‌هاست که در آن سازمان رخ داده است: فاجعه تسلیم‌طلبی. این فاجعه که حیثیت و آبروی چپ را برباد داد، توده‌ها را بر چپ بی‌اعتماد و بی‌باور ساخت و اشغالگران امپریالیست - از جنس امریکائی و ناتوئی - به سادگی بخش اعظم چپ مائوتسه‌دون اندیشه را در دفاتر «NID» و «سفارت‌ها» و «پارلمان‌ها» و «ملل متحد» با اشغال خود همیار و هم‌نوا ساختند. اکنون تاختن بر دو سه زن بریده از آن سازمان که خود قربانی فساد ایدیولوژیک و مشی تسلیم‌طلبانه و انجوائی فرد اول سازمان رهائی شده‌اند؛ مسخره و خنده‌دار است.

فاجعه تسلیم‌طلبی و فساد ایدیولوژیک در آن سازمان باعث شده تا فاجعه دیگر که همانا انحلال تدریجی سازمان است، شکل گیرد. وقتی «حمزه» می‌نویسد «در مقاطعی از بالا انحلال تشکیلاتی بصورت غیر مستقیم اعلان» شده، دقیقاً به همان کار بدنام دموکراتیک سازمان اشاره می‌کند. انجوها، انجمن‌ها، حزب سرکاری، کمیته بازی‌ها، ائتلاف‌ها و... اعلام انحلال تدریجی سازمان بود. فرد اول پس از آن که سازمان را به بیماری مزمن و ساری فساد ایدیولوژیک آغشته کرد، بخش بخش سازمان را قانونی ساخت.

لنین در رساله «حزب غیر قانونی و فعالیت قانونی» می‌نویسد: «انحلال طلبان طرفدار حزبی قانونی و «علنی» هستند، اما امروز از گفتن صریح آن بیم دارند... از این رو آنها تصمیم گرفته‌اند همان ترها را کمی پوشیده بیان کنند. آنها چیزی در باره قانونی کردن حزب نمی‌گویند، بلکه به ستایش از قانونی کردن آن به صورت بخش بخش اکتفا می‌ورزند... تشکیل سازمان‌های سیاسی قانونی دقیقاً همان چیزی است که لویتسکی، ن. ر. کوف ترویج می‌کنند. یعنی دقیقاً همان قانونی کردن بخش بخش حزب». «انحلال طلبی عبارت است از «تلاش قسمتی از روشنفکران حزبی برای انحلال» (یعنی پراکنده ساختن، انهدام، برانداختن و موقوف ساختن) «سازمان موجود حزب و تبدیل آن به هر قیمتی که شده به یک تجمع بی‌شکل و محدود ساختن آن در چهاردیوار فعالیت علنی» (یعنی در چهاردیوار قانونیت و موجودیت «آشکار») «ولو این که این علنی بودن به قیمت استتکاف آشکار از برنامه، تاکتیک و سنت‌های» (یعنی تجربیات پیشین) «حزب» تمام شود.»

فرد اول با مشی تسلیم‌طلبانه و با سیاست‌های ارتجاعی و ضد انقلابی، آن سازمان بزرگ را چنان مشوب به علنی‌گرایی و قانونی‌گرایی ساخت که وظیفه «مارکسیست‌ها» را تبلیغ برای «دموکراسی»، «حقوق بشر» و مغتنم شمردن فضای «دموکراتیک» تعیین کرد، فضائی که با بمباران «ب ۵۲» امپریالیست‌ها و خونریزی فراهم شده بود. این وظیفه از طریق انحلال تدریجی سازمان و ایجاد حزب قانونی، انجمن، انجوها و... به قیمت کشتن مارکسیزم و حراج سازمان در بازار مکاره تسلیم‌طلبی صورت می‌گرفت.

«سازمان رهائی» به یک موجود بدتر از آن چیزی که لنین اشاره کرده بود استحاله نمود؛ استحاله به «جامعه مدنی». همان «جامعه مدنی» که خود این سازمان آن را «در گرو کمک مالی و گرداندگی مستقیم و غیر مستقیم امپریالیست ها مخصوصاً در کشورهای عقب مانده برای تشدید تضادهای قومی، مذهبی، زبانی، جنسیتی، ماستمالی تضادهای طبقاتی و تطهیر ماهیت جنگ افروزانه، تجاوزکارانه و غارتگرانه امپریالیزم» می‌داند و باور دارد که «در افغانستان اغلب کارکنان جامعه مدنی به مثابه معاش بگیران خاص امپریالیزم موظف اند تا پیکار انقلابی مردم را تخریب و تخطئه کرده «عقب مانده» و «نامتمدنانه» خوانده، از مردم بخواهند تا با امپریالیزم ساخته، حضور آن در این جا و غیره کشورها را به «خیر و صلاح» خود دیده و بخصوص توجه جوانان و زنان را از مسئله بنیادی - مبارزه ضد کمپرادوری و فئودالی و ضد امپریالیستی و بنیادگرایی - منحرف و آنان را با مسایل بی اهمیت درجه دوم سرگردان سازند».

با این تعریف «سازمان رهائی» از جامعه مدنی، وضعیت خود این سازمان را اجمالاً بررسی می‌کنیم. همه می‌دانیم کمک‌های پولی که به «جامعه مدنی» این سازمان سرازیر می‌شود، از منابع مستقیم و غیر مستقیم امپریالیستی است که پس از تصویب پروژه‌ها پرداخت می‌گردد. این منابع، پولی را که به «جامعه مدنی» سازمان رهائی می‌دهد هدف از آن «ماستمالی تضادهای طبقاتی و تطهیر ماهیت جنگ افروزانه، تجاوزکارانه و غارتگرانه امپریالیزم» است نه راه‌اندازی جنگ رهائی‌بخش و نجات از ستم اشغال امپریالیستی. بی‌جهت نیست که «جامعه مدنی» سازمان رهائی به جای خیزش توده‌ها، از آنان می‌خواهد که با اشغالگران ساخت و پاخت کرده، این اشغال را به «خیر و صلاح» مردم، «دموکراسی»، «حقوق بشر» و «نیروهای دموکراتیک» دانسته و به گونه مؤثر از آن حمایت کند.

با مرور اجمالی برنامه «جامعه مدنی» سازمان رهائی می‌توان پی برد که این سازمان نسبت به سایر منسوبین «جامعه مدنی» در زمینه تطهیر جنگ غارتگرانه امپریالیزم و ماستمالی تضادهای طبقاتی در کشور، سنگ تمام گذاشته است. سایر منسوبین «جامعه مدنی» نه ادعای انقلاب دارند و نه هم ادعای مارکسیزم، اما این سازمان که خود را هرکول مارکسیزم و انقلاب می‌داند، هبوط بیشتر را در این عرصه به نمایش می‌گذارد. در برنامه «جامعه مدنی» سازمان رهائی می‌خوانیم: «از زمان بر سر قدرت آمدن دولت های عبوری انتقالی و مداخله کشورهای سپیم در ائتلاف ضد تروریسم، شرایطی به وجود آمد که نیروهای ملی و دموکراتیک توانستند سر بلند کنند و دست به تشکیل سازمان ها، مجامع و انجمن هائی بزنند، تا بتوانند شرایط موجود را تحلیل نموده با معتنم شمردن آن راه نجات از حاکمیت تفنگ سالاری و رسیدن به رفاه و سعادت مردم را دریابند». این سازمان پس از شکرگزاری‌های متعدد، به توده‌هائی که به نام «دموکراسی»، «حقوق بشر» و «منشور ملل متحد» مباران می‌شدند با صدای بلند از عزم‌اش برای «استقرار و تحکیم پایه های دموکراسی و دفاع از آن به هر شکل مؤثر؛ دفاع از اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد» اطمینان داد. جامعه مدنی «سازمان رهائی» در عرصه تطهیر تجاوز و اشغال، نسبت به سایر عمال جامعه مدنی تسلیم طلبانه‌تر عمل کرده است.

سند «با درس گیری...» ادامه می‌دهد: «کارکنان جامعه مدنی... توجه جوانان و زنان را از مسئله بنیادی - مبارزه ضد کمپرادوری و فئودالی و ضد امپریالیستی و بنیادگرایی - منحرف و آنان را با مسایل بی اهمیت درجه دوم سرگردان» می‌سازند. «سازمان رهائی» با در نظر داشت تجاربی که در این زمینه داشته عین حقیقت را برملا ساخته است. خود این سازمان با جامعه مدنی‌اش هم جوانان و هم زنان را از مبارزه قاطع ضد امپریالیستی دور و آنان را مصروف کارهائی مثل «صحبیت روی وضعیت حقوق بشر و فعالیت های جامعه مدنی در افغانستان» یا «مستند سازی و آگاهی دهی برای قربانیان جنگ» توسط پول اتحادیه اروپا و یا امضای «تفاهمنامه همکاری در مورد پروژه زندگی‌های گرانبها» با وزارت عدلیه پوشالی در ۲۰۱۴ و یا «کاندید جایزه معتبر سالانه حقوق بشر» پارلمان اروپا در سال ۲۰۰۷ و... کرد و

حتی با پول اتحادیه اروپا و کشورهای عضو آن «بزن» و دیگر مواد را بین مردم تقسیم کرد تا ذهن توده‌های جوان، بخصوص زنان ستمدیده کشور را از مسئله اساسی اشغال کشور منحرف سازد.

نویسنده «با درس گیری...» بدون اعتراف صادقانه عشق‌اش به امپریالیست‌ها، دیگران را به سنگ ملامتی می‌زند و می‌نویسد که گردانندگان جامعه مدنی «یگانه راه پایان بربریت مذهبی، فقر، پسماندگی و کلیه آلام را مداخله «بشر دوستانه» امریکا - نظیر مداخله در افغانستان... که حاصلش جز تجزیه، تشدید تضادهای ملی و مذهبی، تقویت بنیادگرایان، انهدام زیرساخت‌ها و قتل عام مردم نبوده - می‌دانند و بس زیرا به نیروی لایزال مردم اعتقادی نداشته و مقتون و مرعوب امریکا اند».

اینجا چند پرسش از نویسنده «با درس گیری...» در ذهن خطور می‌کند: (۱) تو که با تیوری مداخله «بشر دوستانه» امریکا و ناتو، سازمان را به باتلاق تسلیم‌طلبی کشاندی، در کجا قرار داری وقتی سایر روشنفکرانی را که از «مداخله بشر دوستانه» امریکا صحبت می‌کنند، تعلیم یافته «سی‌ای‌ای»، «واواک»، «موساد» و «ام‌آی‌۶» می‌دانی؟ (۲) آیا شرافتمندانه است که وقتی خودت به نیروی لایزال مردم اعتقادی نداری و مقتون و مرعوب امریکا شده بودی، برای «دموکراسی» و «حقوق بشر» امریکائی جان‌کنی کردی و شکرگزار فرصت ایجاد شده برای «نیروهای ملی دموکراتیک» بودی، دیگران را شلاق‌کاری کنی؟ (۳) آیا خودت که به «کلاه آبی‌های سازمان ملل متحد» چشم دوخته بودی و از «جامعه جهانی» (امپریالیست‌ها) خواهان تطبیق عدالت و استقرار دولت دموکراتیک بودی و بالاخره ظاهراً تحت فشار دیگران به خود آمدی و به این نتیجه مسخره رسیدی که «امروز نه امریکا و نه سازمان ملل متحد چه در افغانستان و چه در جهان نیروهای ملی و آزادیخواه را کمک نکرده و نمی‌توانند حافظ استقلال و آزادی یک کشور باشند پس انتظار از بیگانه‌گانی که جز منافع درازمدت خود چیزی را نمی‌شناسند و اكمال کنندگان دشمنان مردم اند کاملاً بیهوده است» حق داری دیگران را آماج حملات قرار دهی؟ لابد نویسنده سطور فوق باور داشته که امریکا و ملل متحد در ده‌ها کشور دیگر نیروهای ملی و آزادیخواه را قبلاً کمک کرده اما امروز به داد کشور ما نمی‌رسد!!

## و کلام آخر:

فقدان شدید سانترالیزم دموکراتیک، استبداد تک‌فردی، حاکمیت خانوادگی، مبارزه ایدئولوژیک دیکتاتورمابانه، فعالیت‌های مشکوک پنهانی و فعالیت‌های آشکار تسلیم‌طلبانه، خیانت‌های مالی و فساد ایدئولوژیک مزن این سازمان را نه تنها نابود ساخت بل اعتبار، حیثیت و آبروی جنبش چپ را که با خون صدها انقلابی به دست آمده بود، خدشه‌دار و از بین برد و اکنون تنها چیزی که از آن باقی مانده، شرکت خانوادگی فرد اول است که به مارکسیزم لم داده است. «فرار» از این شرکت خانوادگی، افتخاری است که باید به آن نائل شد! آن عده از صفوف «سازمان رهائی» که تا هنوز دانسته یا ندانسته در آن سازمان اتراق کرده اند، دیر یا زود مانند سه فرد سابقه‌دار کمیته مرکزی سابق بر سازمان رهائی خواهند شورید و بر نظرات غیرانقلابی، انحرافی و تسلیم طلبانه آن اعتراض خواهند کرد. این سازمان برای تصفیه و پاک کردن خود و مبارزه ایدئولوژیک سالم و انقلابی هیچ راهی جز تسلیم شدن به نظرات اصولی منتقدان خود ندارد، در غیر آن چند نفری که بنابر دلایلی هنوز هم در آن جمع حضور دارند، با بند شدن مجراهای پولی آهسته آهسته این سازمان را ترک خواهند کرد.

مرگ بر امپریالیزم

در راه سوسیالیزم، به پیش!

سازمان انقلابی افغانستان

ماه اسد ۱۴۰۰